

# افغانستان در تعامل روابط بین الملل

نگاهی به روابط خارجی افغانستان و انگلیس  
(از آغاز تا انقراض سلسله سدوزائی)

حفیظ الله زکی □

«روابط بین الملل به اعتبار مفهوم عام آن، قدمتش به زمانی می رسد که وجود «ملت» متصور باشد.»<sup>۱</sup> و ملت هم به کلیتی اطلاق گردد که در یک سرزمین خاص زندگی می کنند و از فرهنگ، آداب، رسوم و تاریخ مشابه و نسبتاً یکسانی برخوردار می باشد. ما اگر تاریخ اقوام و ملل را در گذشته های دور مورد مطالعه قرار دهیم، می بینیم که روابط و مناسبات درون خانوادگی، قبیله ای و گروهی گرچه به شکل ساده تر و محدودتر آن وجود داشته است، درک نیازمندی به فعالیت های گروهی و دسته جمعی برای تحصیل منافع و سودآوریهای بیشتر، پیوندها و بستگی هایی را بر بنیان خانواده، خون و نژاد و... فراهم آورد و احساس همبستگی آنان را با توجه به حقوق و منافع اعضای گروه اجتماعی تقویت نموده و اهداف و خط مشی های مشترکی را در تعاملات اجتماعی به وجود آورد.

افزایش جمعیت، کمیابی منابع طبیعی و افزایش سطح نیازها و خواستها، ضرورت

برقراری روابط بیرون‌گرومی را بیشتر آشکار می‌ساخت که در این فرایند، جنگ، تجاوز و غارت‌گری نوع مناسبات بیرونی جوامع را مشخص می‌نمود. جنگ میان قبایل و ملل از یک سو ضعیف‌ترها را در درون گروه‌های اجتماعی به اطاعت و انقیاد قوی‌ترها درآورد و از جانب دیگر به تشکیل نظام اجتماعی بزرگتر و گستره کم‌کم کرده و تفاوتها و طبقات اجتماعی را به ظهور رسانید. پیچیدگی اوضاع اجتماعی و احساس نیازمندیهایی مستقابل میان گروه‌های پیروز و شکست‌خورده و طبقات فرادست و فرودست نوعی احساس یگانگی و همدردی را در آنها زنده کرد و همین احساس امنیت جمعی، لزوم ایجاد یک نظام حقوقی، نظامی و اداری قدرتمندی را محرز گردانید و زمینه‌ی پیدایش حکومتها و دولتها از متن واقعیات جامعه فراهم گردید. اما از آنجایی که حکومتها و دولتها از نظر قدرت و توان مادی، امکانات اقتصادی و تدبیر و ساماندهی، از وضعیت مشابهی برخوردار نبودند، تبعاً روابط خارجی آنها بر معیار استعمار و استثمار و نزاع و ستیزه‌جویی مداوم شکل می‌گرفت، بر همین اساس روابط خارجی دولتها با دولتها و جوامع دیگر در گذشته بر محور قدرت‌طلبی، برتری‌جویی و افزایش قدرت و نفوذ سیاسی - نظامی تعیین می‌گردید. به طوری که می‌توانیم تمامی رقابت‌ها و ستیزشهای قرون گذشته را در همین چارچوب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و به رقابتهای اقتصادی، تجاری و مستعمراتی میان دولت‌های فرانسه و آلمان در افریقای مرکزی، روسیه و بریتانیا در ایران و افغانستان فرانسه و بریتانیا در ترکیه، روسیه و اتریش در بالکان، اشاره نمود که دو قرن نوزدهم زمینه‌ساز بسیاری از جنگها و بحرانهای منطقه‌ای و بین‌المللی گردید.

شرایط و مقتضیات بین‌المللی و تغییر در الگوها و ساختارهای نظام بین‌الملل، اصول حاکم بر روابط بین دولتها را دستخوش تحوّل و دگرگونیهای بسیاری نموده است به گونه‌ای که برای هر دوره‌ی تاریخی، می‌توانیم مشخصات و ویژگیهایی را جستجو نماییم که در دورانهای دیگر یا وجود نداشته و یا ماهیت آن به کلی تغییر کرده است.

برقراری مناسبات بین‌المللی که قبلاً به انگیزه‌های ارضی، تجاری و یا شخصی صورت می‌گرفت، بعدها جنبه‌های مذهبی، فرهنگی و سیاسی و... نیز بدان افزوده شد و به همین دلیل پروسه‌ی همکاری و برقراری روابط دوستانه مبتنی بر احترام متقابل زیر فشار نیازهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی تقویت گردید و قواعد و ضوابط جدید و استواری در مناسبات کشورها پدید آورد که این امر در ظهور «جامعه جهانی» و ابداع نظام جدید بین‌المللی تأثیرگذاری ارزنده‌ای داشته است. تغییر در الگوها و هنجارهای روابط بین دولتها و کشورها، قراینتهای جدیدی از مفاهیم بعضی کلمات و اصطلاحات در پی آورد که از آن جمله می‌توان به تغییر و یا قبض و بسط مفاهیم



دولت، کشور، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی اشاره نمود که در دوره‌های مختلف تاریخی مفاهیم گوناگونی را با خود حمل کرده است. مثلاً در قرون وسطی دولت‌ها و کشورها شرایط و مختصات دولتهای امروزی را نداشته است و معیارهای حاکم بر روابط خارجی آنها نیز با اصول و مقررات بین‌المللی عصر جدید تفاوت اساسی دارد. ما اگر روابط بین‌الملل را در مناسبات قبائل و گروه‌ها و یا دولت - شهرها و یا روابط گروه‌های اجتماعی با امپراتوری‌ها، به کار می‌بریم در واقع مفهوم عام آن را با نوع تسامح در نظر می‌گیریم، ورنه کشور، دولت و روابط بین‌الملل به مفهوم نوین آن یک پدیده نو ظهوری است که در قرن هفدهم بعد از معاهدات صلح «وستفالی» (۱۶۴۸م) و در پی ایجاد دولتها و کشورهای مستقل ملی در اروپا به وجود آمد و با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م تکامل یافت.

دکتر هوشنگ عامری معتقد است که «تاریخ سیاسی اروپا تا قرن هفدهم، یعنی پیش از انعقاد قراردادهای وستفالی در حقیقت تاریخ گروه‌های فرهنگی، مذهبی، شاهزادگان و شهریاران بود که واحدهای کوچک جغرافیایی را در اختیار داشتند....»

از قرن پانزدهم تا قرن نوزدهم اروپا شاهد پدید آمدن واحدهای سیاسی - جغرافیایی زیر فرمانروای پادشاهان دودمانی بود. اینان سرانجام قدرت مقامات سیاسی کوچکتر (مانند فئودالها، شاهزادگان، جمهوری‌های کوچک و مقامات کلیسایی) را در قلمرو خود شکستند و سازمان‌های اداری و قضایی کشوری را رفته رفته جایگزین نهادهای محلی کردند.

اهمیت قراردادهای (۱۶۴۸م) وستفالی در روابط بین‌الملل بیشتر از این روست که برای نخستین بار، پس از جنگ‌های طولانی واحدهای جغرافیایی گوناگون اروپا از نظر داخلی، و خارجی عملاً و رسماً مستقل و بر پایه‌های قراردادهای مزبور برابر شناخته شدند.<sup>۱</sup>

دانشمندان بر پایه‌ی همین رویکرد، پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری دو بلوک قدرتمند شرق و غرب را، آغاز تاریخ روابط بین‌الملل در جهان سوم و کشورهای توسعه نیافته می‌دانند. غالب کشورهای جهان سوم مستعمرات سابق کشورهای اروپایی بودند که با اوجگیری مرامها و ایده‌های ناسیونالیستی در سالهای بین دو جنگ مبارزات استقلال‌طلبانه خود را شروع کردند و سرانجام در دهه‌های ۶۰-۱۹۵۰م انتظارات و آرزوهای آنها برآورده می‌شوند و یک قدرت بالقوه‌ی دیگر در روابط بین‌المللی شکل می‌گیرد که تمایل‌شان به ایفای نقش بیشتر در سیاست خارجی برای اولین بار در کنفرانس «باندونگ» اندونزی (۱۹۵۵م) تجلی نمود و در کنفرانس قاهره در ژوئن

۱- هوشنگ، عامری، اصول روابط بین‌الملل (تهران: انتشارات آگام، چاپ سوم ۱۳۷۷)، صص ۱۰-۲۰۹.

(۱۹۶۱م) سمت‌گیرهای جدیدی در روابط خارجی این کشورها در قالب «جنبش عدم تعهد» ظاهر گردید که برکناره‌گیری از دسته‌بندیهای سیاسی-نظامی و اقتصادی و دوری جستن از بلوکهای شرق و غرب و اتخاذ سیاستهای مستقل در زمینه‌ی داخلی و خارجی، مبتنی بود.

جنبش عدم تعهد در طول عمر چهل و چهار ساله‌ی خود گرچه فراز و فرودهای فراوانی را پیموده است اما به طور کلی تأثیر سازنده‌ی آن در استعمارزدایی و تقویت روحیه‌ی استقلال‌طلبی، نمی‌تواند قابل انکار باشد، زیرا در پرتو همین سیاست، بسیاری از ملت‌های تحت سلطه در آسیا و افریقا از قید و بند استعمار خارج و به استقلال کامل سیاسی دست یافتند، و در پی تاسیس دولت‌های ملی، روابط بین‌الملل نیز از لحاظ کمی و کیفی تحوّل و دگرگونی اساسی پیدا نمود.

با پیشرفت وسایل ارتباطی، افزایش حجم مبادلات بازرگانی و رونق یافتن جهانگردی و توسعه روابط سیاسی کشورها به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی سابق، روابط بین‌الملل گسترش فزاینده‌ای یافت و مردم علاوه بر تعلقات ملی، به جوامع بزرگتر منطقه‌ای و حتی جامعه‌ی جهانی تمایل پیدا کردند و به همین لحاظ زمینه و امکانات بیشتری برای تفاهم و همکاری بین‌المللی فراهم آمد و میزان وقوع مناقشات و منازعات بین‌المللی را کاهش داد.

تنظیم روابط خارجی اساساً بر محور منافع و مصالح ملی استوار می‌باشد و تعاملات پیچیده میان واحدهای سیاسی در قالب همکاری، اتحاد، ائتلاف، رقابت و تعارض براساس نیازهای ملی شکل می‌گیرد و از آنجایی که هدفهای ملی با تأثیرپذیری از عوامل داخلی و خارجی در اهمیت و اولویت‌بندی خود همواره در حال تغییر و نوسان قرار دارد، به تبع آن، روابط خارجی دولتها نیز نمی‌تواند ایستا و تغییرناپذیر باشد.

باتوجه به همه‌ی این پیشگفته‌ها، آنچه در این نوشته منظور گردیده، روابط بین‌الملل به معنای امروزی آن نیست که مطالعه‌ی آن تنها به بیان تاریخ روابط خارجی کشورها از جنگ جهانی دوم به این سو، محدود گردد بلکه منظور مفهوم کلی آن است که مجموعه‌ی تعاملات و مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و تجاری واحدهای رسمی سیاسی (حکومت‌ها و دولتها) و غیر رسمی یعنی نهادها و سازمانهای غیر دولتی را دربر می‌گیرد. به هر حال نباید تصوّر نمود که در روابط بین‌المللی تنها از کشورهای مستقل بحث می‌شود، کشورهایی که در محیط درونی و بیرونی از استقلال برخوردار بوده و دارای حاکمیت می‌باشند و در وضع قوانین و برقراری نظم داخلی و انعقاد قراردادهای و معاهدات دوجانبه و چند جانبه بین‌المللی از اختیار و آزادی عمل بهره‌مند باشند که امروزه «دولت‌های ملی» یا «دولت-ملت» شهرت یافته است، بلکه روابط بین‌الملل به



مفهوم عام، کشورهای نیمه مستقل، سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای و سازمان ملل حتی سیاستمداران تأثیرگذار در سیاست خارجی و نخبگان و شخصیت‌های ملی را مورد بحث قرار می‌دهد. از اینکه بررسی مجموعه‌ی این روابط در یک نوشته امکان‌پذیر نیست سعی شده تنها جنبه‌های سیاسی آن که در واقع همان «سیاست بین‌الملل» است، مورد توجه قرار گیرد، مانند برقراری روابط دیپلماتیک، قطع روابط سیاسی، انعقاد قراردادهای و نظایر آنها.

در بحث روابط خارجی افغانستان شاید این گمانه پیش بیاید که چون افغانستان تا زمان استقلال کامل سیاسی (۱۹۱۹م) در حوزه نفوذ کشور انگلستان قرار داشته و در اعمال قدرت و حاکمیت، اتخاذ سیاستها و استراتژیها و تعیین منافع و اهداف ملی اختیار و استقلال نداشته است، لذا در مورد روابط خارجی آن، بایستی بر تصمیم‌گیریها و رفتارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت انگلیس تکیه شود، تا دولت افغانستان که از حق حاکمیت خود در محیط بین‌المللی محروم بوده و هیچگاه نتوانسته نقشی را در عرصه‌ی بین‌المللی ایفا نماید.

گرچه این تصور بخشی از واقعیت سیاسی را و آتاب می‌دهد اما در تمام ادوار تاریخی قابل تطبیق نخواهد بود و به همین دلیل در این بحث ضمن اینکه کنشها و جهت‌گیریهای زمامداران افغانستان مورد بحث قرار می‌گیرد، از سیاستها، مقاصد و تلاشهای سیاسی - نظامی انگلیس نیز غافل نخواهم ماند. باید در نظر داشته باشیم که بیش از نیمی از عوامل واپسماندگی‌ها و ضعف‌های امروزی ما ریشه در تجارب تلخ گذشته دارد که در عرصه‌ی روابط و مناسبات خارجی خود داشته‌ایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آغاز روابط افغانستان و انگلیس:

رساله جامع علوم انسانی

آغاز روابط افغانستان و انگلیس از یک سو پیوند ناگزیر با تاریخ سیاسی هند پیدا می‌کند زیرا گونه‌های مختلف مناسبات دو کشور از همکاری، رقابت و خصومت در این سرزمین به ظهور رسیده و تا سالیان سال ادامه یافته است. از جانب دیگر مطالعه‌ی سیاست خارجی افغانستان و انگلیس در واقع بازتابی از رقابت میان قدرتهای استعمارگر در منطقه است که از قرنهای پانزدهم و شانزدهم شروع و تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشته است. لذا تحلیل این روابط، شناخت و بررسی اجمالی رفتارهای کشورهای دخیل را ضروری می‌سازد.

روند گسترش استعمار در هند

در این دوران که استعمار ماهیت اروپایی داشت در آغاز اسپانیا و پرتغال برای یافتن سرزمین‌های تازه و کشف راه‌های بازرگانی و بازارهای تجاری و دسترسی به

محصولات سودآور فلفل، برنج، پنبه، شکر و ادویه و غارت ذخایر و اندوخته‌های طلا به طرف هند شرقی و غربی رو آوردند. در قرن هفده میلادی بریتانیا و فرانسه در این جهت از رقبای اسپانیایی و پرتغالی خود پیش گرفتند و فعالیت خود را برای تصرف سرزمین‌های بیشتر و به دست آوردن مستعمرات جدید آغاز کردند.

جواهر لعل نهرو درباره‌ی نفوذ انگلیس در هند می‌نویسد: «وقتی انگلیسها کوشیدند که به دربار مغولان هند راه یابند، پرتغالی‌ها نسبت به ایشان حسادت ورزیدند و تمام مساعی خود را به کار بردند تا ذهن «جهانگیر» را بر ضد ایشان برانگیزند، اما «سرتوماس رو» سفیر «جمیزاول» پادشاه انگلستان توانست در سال (۱۶۱۵م) به دربار جهانگیر برسد و از امپراتور امتیاز تأسیس یک کمپانی بازرگانی هند شرقی را به دست آورد. در این ضمن ناوگان انگلیس هم کشتی‌های جنگی پرتغال را در دریا‌های اطراف هند شکست دادند. ستاره‌ی انگلیسها کم‌کم در افق بالا می‌آمد... و انگلیسی‌ها به ساختن کارخانه‌ها در شهرهای ساحلی هند در نزدیکی «مدرس» و «سورات» پرداختند. خود شهر مدرس در سال ۱۶۳۹م به وسیله آنها بنیان نهاده شده.»<sup>۱</sup>

در این مدت استعمار فرانسه هم بی‌کار نه‌نشست و با تلاشهای فراوان توانستند جای پای برای خودش در هند باز کند و یک کمپانی بازرگانی فرانسوی را در هند تأسیس نماید. «در سال ۱۶۶۸م یک کارخانه در «سورات» بنا نهاد و کارخانه‌های متعدد دیگری در جاهای دیگر. چند سال بعد آنها شهر «پوندیشری» را هم خریدند که مهمترین بندر تجارتمی ایشان در ساحل شرقی هند شد.»<sup>۲</sup>

در زمان سلطنت لونی چهاردهم (۱۷۱۵-۱۶۴۳م) قدرت فرانسه در کشورهای مختلف توسعه پیدا کرد و فرانسه در رقابت با انگلستان توانست شرکت بزرگی را به نام شرکت هند شرقی فرانسه تأسیس نماید. شرکت منزیور در هندوستان سرزمین‌های زیادی تصرف نمود و به توانمندی خود در زمینه‌ی تجارت افزود و به اندک زمان به صورت رقیب خطرناک برای شوکتها و کمپانی‌های انگلیسی درآمد.

وقتی در سال ۱۷۵۶م جنگهای هفت‌ساله‌ی فرانسه و انگلستان در اروپا شروع شد ناوگانها و نیروهای نظامی شرکتهای هند شرقی انگلیس و فرانسوی در دریا و خشکی با هم درگیر شدند، گرچه در این جنگ ابتدا فرانسویها پیروزیهای زیادی به دست آوردند اما در نهایت در سال ۱۷۶۳م به شکست فرانسویها انجامیده و فرانسه مجبور شد تمامی تصرفات خود را در هندوستان به استثنای پنج بندر از دست داده و اختیار آنها به شرکت هند شرقی انگلیس واگذار گردید.

۱- جواهر، لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۳ ج ۱) ص ۶۱۸

۲- همان، ص ۶۱۹.



در جریان این رقابتها «در طرف فرانسویها نمایان‌ترین مرد در این زمان «دوپلکس»<sup>۱</sup> بود و در طرف انگلیسیها «کلایو»<sup>۲</sup>. دوپلکس به کار پرفایده‌ی شرکت و دخالت در رقابتها و مخالفتهایی که میان دولت‌های داخلی هند پیش می‌آمد، پرداخت و سربازان پرورش یافته‌اش را به آنها کرایه می‌داد و بعد غنائم هنگفتی از جنگ به جنگ می‌آورد. به این ترتیب نفوذ فرانسویها افزایش می‌یافت. انگلیسیها نیز به زودی همین روش را شروع کردند و از آنها نیز جلو افتادند. هر دو طرف همچون لاشخوران گرسنه و حریص در انتظار آشفتنگی‌ها بودند و آشفتنگی‌ها هم در آن زمان کم نبود. تقریباً هر وقت که در جنوب اختلافی بر سر یک جانشینی میان دو طرف ظهور می‌کرد، می‌توان دید که انگلیسیها یک طرف را حمایت می‌کردند و فرانسویها طرف مقابل را، بالاخره انگلستان پس از پانزده سال مبارزه و کشمکش از (۶۱-۱۷۴۶م) بر فرانسویها پیروز شدند.»<sup>۳</sup>

ژنرال رابرت کلایو که از طرف شرکت هند شرقی و با تصویب دولت انگلستان به سمت فرمانداری کل هند منصوب گردیده بود با تدبیر و سیاست توأم با نیرنگ توانسته بود اداره‌ی مستقیم ایالات هند را در دست گرفته و مهاراجه‌ها و نوابهای هندی را تحت تأثیر و نفوذ خود درآورد، تا اینکه در جریان جنگهای «پلاسی» (۱۷۵۷م) و «بوکسار» (۱۷۶۴م) تسلط خود را بر هند توسعه بخشید و بنگال و دهلی را اشغال و امپراتور آن را در قصر زندانی کردند. این بود اجمالی از فرایند رو به گسترش استعمار و سیاستهای توسعه‌طلبانه آنها در هند که در شرایط فعلی افغانستان هم می‌تواند آموزنده و عبرت‌آموز باشد.

با وجود این تحولات و بسط نفوذ انگلستان در هند هنوز تأثیر عملیات و ساز و کارهای سیاسی انگلیس بر سرنوشت حکومت ابدالی در افغانستان نمی‌توانست قابل توجه باشد، و تنها سبک‌ها به اقتضای موقعیت جغرافیای شان در شمال هند با دولت افغانستان، منافع و اهداف متعارض و ناسازگاری را تعقیب می‌نمودند، تضاد و تصادم منافع، تنشها و درگیری‌هایی را در پی آورد که تأثیرات سرنوشت‌سازی بر آینده‌ی دو طرف به جا گذاشت.

## دوران رقابت

آغاز روابط افغانستان و انگلیس را می‌باید از زمان فرمانروایی «زمانشاه» (۱۷۹۳م) مورد

۱. Duplex .

۲. Clive .

۳. لعل نهر، جواهر، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، صص ۳۰-۶۲۹.

تحلیل و ارزیابی قرار داد. زمانشاه پسر تیمورشاه فرزند احمد شاه درانی است، او مردی جاه طلب بوده و به کشورگشایی علاقه مندی فراوانی داشته است و همواره به ثروتهای افسانوی هند چشم دوخته بود و به همین منظور در سال ۱۷۹۸م به سوی پنجاب حمله ور شد و با ارسال نامه‌ی «مارکوئیس ویسلی» ژنرال شرکت انگلیسی هند شرقی را در جریان مقاصد و نیت خود قرار داد.

کمپانی هند شرقی با توجه به اطلاعاتی که از قدرت نظامی افغانستان کسب کرده بود، این پدیده جدید را بسیار جدی تلقی نمود و برای حفظ منافع و موقعیت خود در هندوستان به یک سلسله اقدامات سیاسی - نظامی دست زد که بیش از یک قرن، شمال هند و افغانستان را دستخوش نوسانات و تغییرات اساسی نمود.

تهاجم زمانشاه بر پنجاب با یک سری تحولات بین المللی دیگر همزمان گردید که از آن جمله می توان از تغییر حکومت در فرانسه و به قدرت رسیدن «لئون بناپارت» و تشدید استراتژی تهاجمی و سیاستهای توسعه طلبانه‌ی آن در جهان بخصوص در هند اشاره نمود که حمله‌ی فرانسه بر مصر در سال ۱۷۹۸م و تجدید و استحکام روابط با شاهزادگان هندی و تحریک و تقویت آنان در مقابله با انگلستان و انعقاد قرارداد مشترک نظامی با روسیه در سال ۱۷۹۹م را به دنبال آورد که امکان لشکرکشی به هند را از طریق ایران و افغانستان مورد تأکید قرار میدهد. با این حال، اوضاع داخلی هند نیز برای انگلیس نگران کننده بود، مسلمانان و سایر مردم هندوستان که از نیت پلید و استعماری کمپانی هند شرقی بیمناک بودند با شور و هیجان عمومی ورود قوای افغانستان را در لاهور و دهلی انتظار می کشیدند.

مجموعه‌ی عوامل داخلی و خارجی فوق موقعیت انگلیس را در هند با چالشهای خطر سازی مواجه می نمود که برای عبور از آن دولت انگلیس ناچار بود بین استراتژی نظامی و اقدامات سیاسی - دیپلماتیک یکی را گزینش نماید.

دولت انگلیس می دانست که در شرایطی چنین نامطلوب، اتخاذ راهبردهای سیاسی - دفاعی و توسل به شیوه‌های دیپلماتیک، آسانترین، مناسبترین و کم هزینه ترین راهی است که می تواند منافع و جایگاه انگلستان را در منطقه تأمین کند، بدین لحاظ، دیپلماسی خود را بر محور تشدید اختلافات ارضی و تحریک احساسات مذهبی بین دو کشور همسایه‌ی افغانستان و ایران و ترغیب و تشویق ایران برای حمله به افغانستان و بهره گیری از آن به منظور جلوگیری از پیشروی نیروهای افغانستان به طرف هند و بهبود موقعیت خود در برابر رقبای بزرگترش، روسیه و فرانسه، بنا نهاد و در این رابطه «مهدی علی خان» نماینده‌ی کمپانی انگلیس در بوشهر که ایرانی الاصل بود از طرف «لار دو ویسلی» حاکم اعلا‌ی بریتانیا، مأموریت یافت تا تمهیدات لازم را برای تطبیق



سیاستهای فوق فراهم آورد. مهدی علی‌خان نیز با حضور در دربار ایران روی موضوع اختلافات ارضی و تفاوت‌های مذهبی مذاکره نموده و گزارش‌های مبالغه‌آمیزی از رفتار نیروهای زمانشاه با شیعیان داخل هند ارائه داد و گفت: «زمانشاه که در هند است بر شیعیان آنجا ظلم می‌کند، هزاران نفر شیعی از ظلم او به ممالک کمپانی هند شرقی پناهنده شده‌اند، اگر پادشاه ایران بر افغانان حمله نماید، ثواب جمیل حاصل خواهد کرد، برای این کار بهتر است «محمودشاه» را که در ایران پناهنده است با نیروی کمکی به افغانستان بفرستید تا بر برادرش غلبه نماید و ستمگری زمانشاه بر شیعیان خاتمه یابد.»<sup>۱</sup>

واقعیت، هرچه بوده باشد، پیشنهادات نماینده‌ای انگلیس مسلماً از روی دلسوزی بر شیعیان، مطرح نمی‌گردید بلکه هدف از آن ایجاد نفاق و بدگمانی بین دو همسایه و استفاده‌جویی از آن در جهت منافع و خواستهای دولت انگلیس بود که عاقبت خوشی برای کشورهای ایران و افغانستان به بار نیاورد.

سرانجام تلاشها و کوششهای دیپلماتیک انگلیس توسط نمایندگان دیگرش «سرجان ملکم»<sup>۲</sup> سفیر انگلیس در دربار ایران و «هرفورت جونز»<sup>۳</sup> نتایج و دستاوردهای بسیار مهمی را در پی آورد که منجر به انعقاد معاهده اتحاد انگلیس و ایران در برابر افغانستان و فرانسه گردید. «مواد دوم، سوم و چهارم معاهده‌ی مذکور درباره‌ی افغانستان چنین مقرر می‌دارد:

«ماده‌ی دوم - هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید، چون سکنه‌ی هندوستان رعایای اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان می‌باشند، یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران، به افغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را به کار خواهند برد که آن ملت به کلی مضمحل شده، پریشان گردد. ماده‌ی سوم - اگر پادشاه افغانستان مایل گردد که از دوستی و صلح وارد گردد، باید خیال حمله به هند را از سر خود بیرون کند.

ماده‌ی چهارم - هرگاه اتفاق افتاد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد... انگلیس به ایران کمک نظامی می‌کند.»<sup>۴</sup>

در قبال این قرارداد دولت انگلیس دو عدد الماس گرانبها به فتح‌علی شاه و سه میلیون روپیه به خزانه دولت و سی هزار تفنگ و بیست توپ به ارتش پیشکش نمود و ولایت

۱- میرصدیق، فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر (قم، انتشارات محمد وفائی، چاپ دوم ۱۳۷۴، ج ۱)، ص ۱۸۷.

2. Sir John Molcolm

3. Sir Harford Johns.

۴- صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۹۰.

خراسان را نیز به دولت ایران بخشید.<sup>۱</sup>

آنچه ذکر آن در تبیین و توضیح روابط افغانستان و انگلیس مهم می‌نماید این است که حکومت افغانستان در این برهه با تکیه بر توانایی‌هایی نظامی خود که بیشتر از تهور، شجاعت و عصیّت آنان نسبت به قدرتهای سلطه‌گر خارجی ناشی می‌گردید، توانسته بود تا با اتخاذ راهبردهای تهاجمی انحصارطلبی کشور انگلیس را در هند مورد چالش قرار داده و به عنوان قدرت سوم مستقل در منطقه موانع جدی را در برابر فزون‌طلبی‌های آن ایجاد نماید و آنها را نسبت به آینده بیمناک سازد.

ترس و واهمه‌ی انگلیس از قدرت نظامی و نفوذ معنوی حکومت افغانستان در هند، موجب شد تا برنامه‌ها و پلانهای مشخص‌تر، منسجم‌تر و درازمدت‌تری را در قبال افغانستان طرح‌ریزی نماید و موقف دو طرف، ایجاب می‌نمود تا انگلستان از «سیاست تدافعی» برای حفظ وضع موجود پیروی کند و جانب احتیاط را رعایت نماید.

اما در طرف افغانستان، منطق سیاسی و اصول مدیریت درگیریهای فرامرزی تقاضا می‌کرد تا با بهره‌وری از فرصتهای مناسب و شرایط مطلوب، راهبردهای اصولی و درازمدتی برای اصلاح ساختار اداری و نظامی، تحکیم پایه‌های حکومت مرکزی و استفاده از تجربیات علمی و پیشرفتهای فنی کشورهای اروپایی، سنجیده شود تا بدین صورت هم استقلال سیاسی افغانستان در پرتو بهره‌جویی از رقابتهای و خصومت‌های شدید قدرتهای استعمارگر مانند فرانسه، روسیه و انگلیس، حفظ شود و هم انزوای سیاسی و دوری آن کشور از تعاملات مثبت جهانی بوظرف گردد و در نتیجه زمینه برای رشد و توسعه‌ی همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و امکان دسترسی به وحدت و یکپارچگی ملی در چوکات ساختار جامع سیاسی فراهم آید.

متأسفانه عواملی چون فقدان وجدان ملی و میامندان حکومتی، عدم هماهنگی و نبود توازن و تعادل میان هدفهای سیاسی و قدرت و توانمندی ملی، غرور، جاه‌طلبی و استبداد سیاسی در سطح رهبری، وجود اختلافات و رقابتهای شخصی در بین شاهزادگان و درباریان و سرداران نظامی و ناآگاهی از اوضاع بین‌المللی و اصول حاکم بر روابط بین‌الملل، تحقق آن امور را در بستر تحولات اجتماعی ناممکن نمود، و بهترین فرصتها و موقعیت‌ها در غبار دسایس و ناهمگرایی‌های عوامل درون حکومتی و در آتش خصومت‌های داخلی از دست رفت. اوضاع نابسامان داخلی و ناتوانی در تحلیل و ارزیابی شرایط بین‌المللی و عدم توان مقابله با چالش‌های فرامرزی، عملاً افغانستان را از اواخر قرن هیجدهم تا اواسط قرن بیستم به یکی از مناطق «تحت نفوذ» کشور انگلیس تبدیل کرد. فرایند مزبور نه تنها به خارج شدن مشهد و نیشابور از کنترل و اداره‌ی حکومت افغانستان

۱. نگاه کنید به: میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ (قم: پیام مهاجر، ۱۳۵۹، ج ۱) ص ۴۴۵.



انجامید که قسمتی از سیستان و بلوچستان و مهمترین مناطق سوق‌الجیشی و سنگرهای دفاعی از افغانستان در مرزهای جنوبی و شرقی کشور، از پیکره‌ی افغانستان جدا شد و قراردادها و معاهده‌های متعددی با زور و نیرنگ بر امیران و شاهان تحمیل گردید.

زمانشاه که به لطف سرداران و افسران دُرّانی، حکومت دیکتاتوری و استبدادی خود را بنیان نهاده بود، اکنون بنا به اقتضای نظام دیکتاتوری فردی، با انبوهی از توقعات و تمنیات حامیان و وابستگان دربار مواجه گردید و این امر از یک سو بی‌اعتمادی و بدگمانی شاه را نسبت به اطرافیان افزایش داد و او را از قدرت و نفوذ بیشتر آنان هراسناک ساخت و از سوی دیگری توجهی به خواسته‌ها و نیازهای سرداران در نظامی که منفعت شخصی بر مصالح ملی تقدّم دارد و تأمین افراط‌گرایانه‌ی مالی اطرافیان جزء فرهنگ سیاسی حکومت به شمار می‌آید، می‌تواند رنجش خاطر و یا تغییر رویکرد آنان را از محوریت شاه به دنبال داشته باشد، بسیاری از کودتاها و امتیاز خواهی‌ها در تاریخ سیاسی کشور، فرجام ناخوشایندی همین فرهنگ ناسالم سیاسی بوده که چون بیماری مزمن همواره نظام سیاسی را به ضعف و درماندگی دچار ساخته است.

در پیامد حاکمیت فضای نامطلوب بی‌اعتمادی است که زمانشاه در سال ۱۷۹۹م دستور میدهد تا تعدادی از سرداران و نامداران لشکری و سیاسی را در یک مجلس سر بریده و اجسادشان را در انتظار عموم به نمایش بگذارند.

بسیار طبیعی است که این گونه اعمال جنون‌آمیز، آتش کینه و انتقامجویی را شعله‌ورتر ساخته و تنشها و کشمکشهای سیاسی را شدت می‌بخشد. به تعقیب همین اعمال، کشور به آشوبها و نزاعهای داخلی گرفتار می‌گردد و سیاستگذارها و چالشهای خارجی به فراموشی سپرده می‌شود و پربالای خود زمانشاه را نیز کور کرده و از سلطنت خلع می‌کند.

## رتال جامع علوم انسانی

### دوران فتوت

دوران حکومت دو ساله‌ی شاه محمود نیز در جنگ، رقابت و توطئه‌چینی برادران و درباریان به پایان می‌رسد و شاه شجاع که خود از طریق جنگ با برادران خود به قدرت رسید نه تنها نتوانست تب و تاب جنگ داخلی را پایین آورد که تعارض و کشمکش بر سر تصاحب قدرت به جای رسید که هر یکی از شاهزادگان در ولایات مختلف، حکومت مستقل تشکیل بدهند و در برابر حکومت مرکزی به مقابله برخیزند. در این زمان ولایات غربی به دست حاجی فیروزالدین بزادر شاه محمود اداره می‌شد و کشمیر توسط سید محمد مختار و بعداً پسرش عطا محمد خان کنترل می‌گردید

و ولایات دیگر هم به دست شاهزاده دیگر.

در این دوران افغانستان عملاً به چند ناحیه جداگانه تقسیم شد و هرج و مرج و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در هر منطقه عرض اندام نمود. در همین اوضاع رقابت آمیز که انحصارگرایی امیر و زیاده‌خواهی سرداران و سیاستمداران آن هم خارج از چارچوب اصول و ارزش‌های ملی، زمینه را برای دخالت‌های بیشتر بیگانگان در امورات داخلی فراهم نمود که هدف از آن تضعیف و یا جلوگیری از ایجاد مکانیسم فراگیر مرکزی، تجزیه‌ی قدرت ملی به قدرتهای محلی، حفظ موقعیت سیاسی و منصرفات ارضی بود، و این دخالت‌ها بعد از معاهده‌ی «تلیست» بین فرانسه و روسیه، شکل آشکارتری به خود گرفت. روسیه و فرانسه پس از جنگ‌های شدید (۱۸۰۷م) در «تلیست» ملاقات نموده و نه تنها به جنگ خاتمه دادند که اساس یک اتحاد جدید سه جانبه روسیه، فرانسه و ایران را علیه انگلیس‌ها پی‌ریزی نمودند.

انگلستان که از روابط نزدیک ایران و فرانسه از یک سو و اتحاد نظامی فرانسه و روسیه از جانب دیگر بیمناک شده بود تلاش‌های سیاسی سه جانبه‌ی را هم‌زمان در ایران، افغانستان و پنجاب آغاز نمود، که به انعقاد معاهده‌های جدید انجامید که در مجموع منافع انگلیس را در هند برآورده می‌کرد و معاهده‌ی دفاعی مشترک ۱۷ ژوئن ۱۸۰۹ پیشاور در همین راستا منعقد گردید. همه‌ی این تلاش‌ها برای آن بود تا در برابر حملات احتمالی روسیه و فرانسه، خطوط دفاعی مستحکم و نفوذناپذیری ایجاد نماید. افغانستان که تا چندی پیشتر به عنوان رقیب خطرناک برای انگلیس مطرح بود اکنون در اثر جنگ‌های داخلی به کشوری ناتوان و بی‌ضرر تبدیل شده که قدرت مانورهای سیاسی در سطح منطقه از آن سلب گردیده بود. جنگ داخلی افغانستان رفته‌رفته ابعاد تازه‌تری پیدا کرد و ماهیت آن از جنگ‌های درون خانوادگی سرداران سدوزائی، به رقابت و انتقام‌گیری‌های تاریخی دو خانواده‌ی اعیانی (سدوزائی‌ها و محمدزائی‌ها) تغییر شکل داد که در نهایت خود به انقراض سلسله‌ی سدوزائی انجامید.

ادامه‌ی جنگ‌ها، خسارتهای زیادی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر ملت افغانستان تحمیل نمود و نفاق و واگرایی اجتماعی که بزرگترین مانع در سر راه توسعه و آبادانی کشور محسوب می‌گردد شدت یافت و امنیت و آسایش مردم را تا سالیان دراز از آنان سلب نمود، در این مدت هیچ‌گونه انکشافی در روابط خارجی افغانستان به وجود نیامد اما در خارج از افغانستان حوادث و جریان‌های سیاسی شکل می‌گرفت که آینده‌ی کشور را با تهدیدات شدید امنیتی مواجه می‌نمود.